

هجوی بر قصه‌های ژانر ترسناک

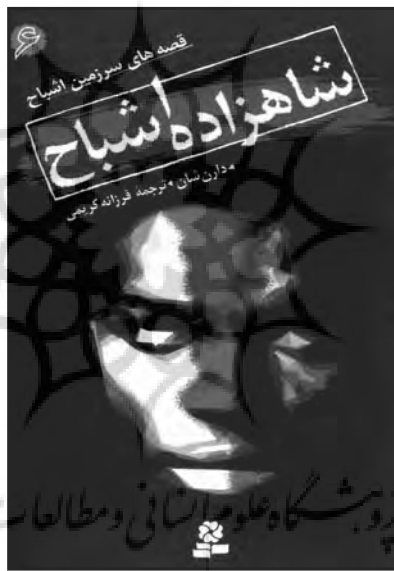
نگاهی به جلد‌های ۵ و ۶ و ۷ از مجموعه قصه‌های سرزمین اشباح

o سجاد صاحبان زند



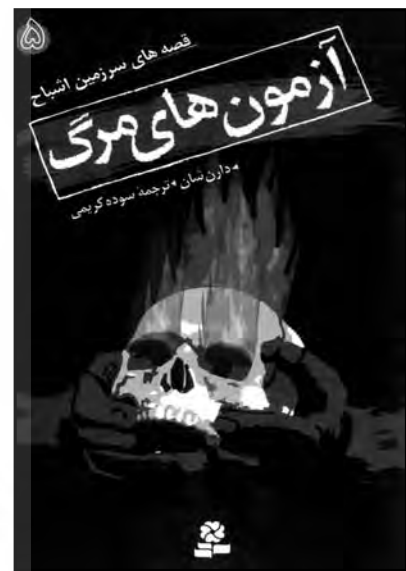
عنوان کتاب: شکارچیان غروب
نویسنده: دارن شان
مترجم: فرزانه کریمی
ناشر: انتشارات قدیانی
نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۳
شمارگان: ۳۳۰۰
تعداد صفحات: ۲۲۱
بها: ۱۵۰۰ تومان

ثابت شود. البته لازم است بگوییم که قصه‌های پریان و خصوصیت افسانه‌پردازانه آن‌ها را نیز می‌توان در زیر گروه قصه‌های تخیلی جا داد و بالطبع، این قصه‌ها نیز با آن چه آن را قصه‌های ترسناک می‌نامیم، متفاوت است.
قصه‌های ترسناک
بشر از همان زمانی که کنار آتش می‌نشست



عنوان کتاب: شاهزاده اشباح
نویسنده: دارن شان
مترجم: فرزانه کریمی
ناشر: انتشارات قدیانی
نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۳
شمارگان: ۴۴۰۰
تعداد صفحات: ۱۹۷
بها: ۱۵۰۰ تومان

دنبال می‌کند. به همین دلیل، خلاف عنوان قصه‌های اشباح که بیشتر یادآور ژانر ترسناک است، این مجموعه را باید یک مجموعه در ژانر تخیلی به حساب آورد. در ادامه نوشته، به خصوصیت‌های کلی ژانر ترسناک، اشاره کوتاهی خواهیم داشت و به خصوصیات «قصه‌های سرزمین اشباح» نیز می‌پردازم تا درستی این نکته



عنوان کتاب: آزمون‌های مرگ
نویسنده: دارن شان
مترجم: سوده کریمی
ناشر: انتشارات قدیانی
نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۳
شمارگان: ۴۴۰۰
تعداد صفحات: ۲۰۳
بها: ۱۵۰۰ تومان

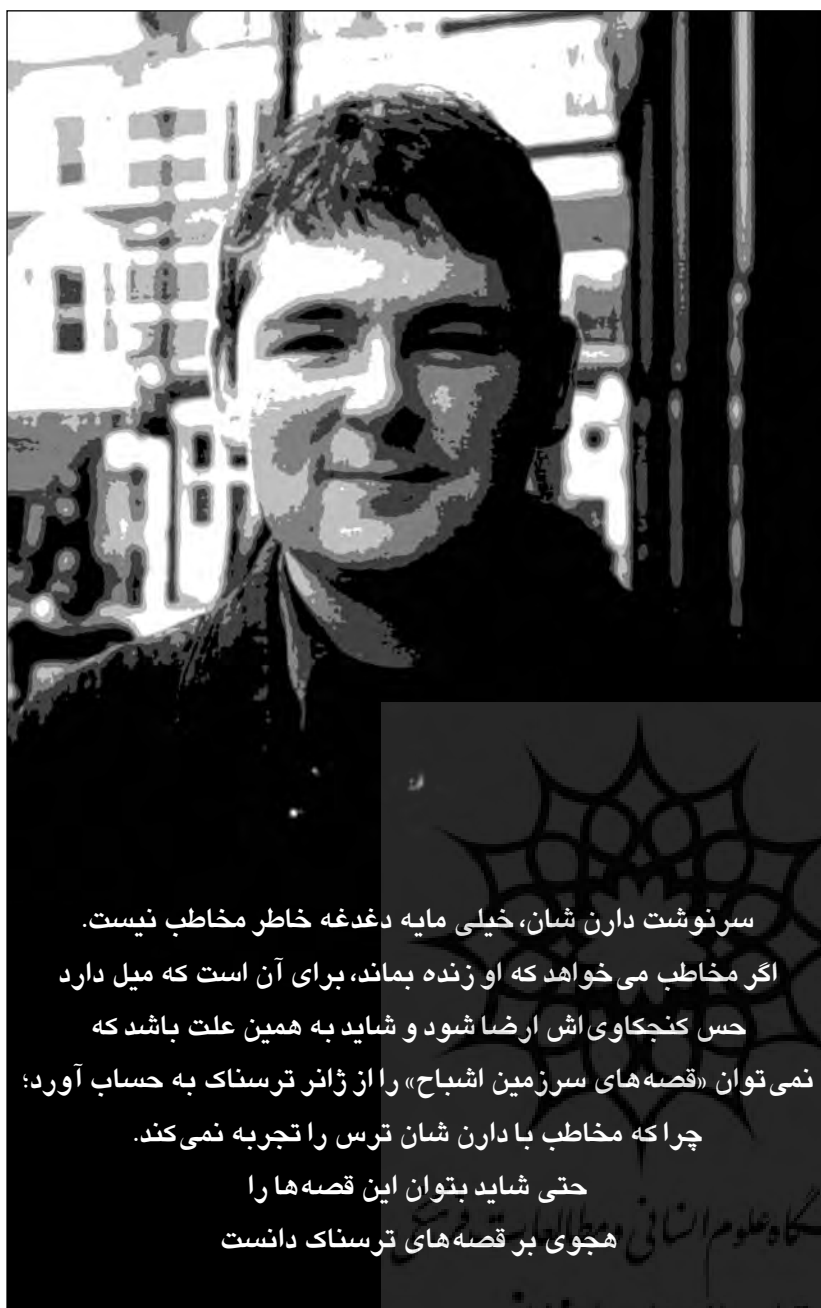
ادبیات در حوزه کودکان و نوجوانان، همواره بهره‌افروانی از حوزه‌های فراواقعی برده است. آن‌چه ادبیات، حتی در عرصه بزرگسال نیز همواره وابسته به آن است و آن را «تخیل» می‌نامیم، در حیطة ادبیات کودکان گستره فراخ‌تری می‌یابد و به انواع صورت‌های فانتزی خودنمایی می‌کند.
قصه‌های سرزمین اشباح نیز همین روند را

و قصه می‌گفت، همواره دو هدف بزرگ را در نظر داشت: اول این که تجربه‌هایش را به دیگران انتقال دهد و دوم این که به واسطه شنیدن قصه، از یک‌نواختی زندگی روزمره فراتر رود و به گفته سهراب سپهری، «بگذار [د] که احساس هوایی بخورد». قصه‌های ترسناک نیز که سابقه‌ای طولانی در ادبیات دارد، نشأت گرفته از همین هدف دوم است.

اما شکل این قصه‌ها از قرن نوزدهم، ساختاری کلاسیک‌تر پیدا کرد و نویسنده‌ها فقط از موضوعات ترسناکی چون مرگ و دنیای مردگان، کابوس، تاریکی شب و... استفاده نمی‌کردند، بلکه هر موضوعی می‌توانست با ارایه یک ساختار مناسب و پیروی از ژانر قصه‌های ترسناک، تپش قلب خواننده را بالاتر برد. هر چند خصوصیت‌های ژانر قصه‌های ترسناک، همواره دچار تغییراتی بوده، می‌توان یک سری الگوی روایی را در بیشتر آن‌ها دید. در این جا به چند مورد از این خصوصیات اشاره می‌کنیم.

مهم‌ترین خصوصیت قصه‌های ترسناک، استفاده از جهش‌های ناگهانی در نمودار روایی آن‌هاست. این جهش ناگهانی، بدین صورت شکل می‌گیرد که قصه و نمودار روایی آن، بعد از طی مسیری یک‌نواخت، ناگهان با یک تغییر و حتی گسست همراه می‌شود. این نکته را با ارایه چند مثال روشن‌تر می‌کنیم: پسری روز اول سال تحصیلی به مدرسه می‌رود. همه چیز عادی است. پدر و مادرش برایش خوراکی گذاشته‌اند، او را تا جلوی در مدرسه می‌برند و زنگ کلاس به موقع به صدا درمی‌آید. مدیر و معلم‌ها شروع سال تحصیلی را به دانش‌آموزان تریبی می‌گویند و... همه به کلاس می‌روند. در زنگ تفریح، پسر با یکی از همکلاسی‌هایش که در تمام تابستان او را ندیده بود برخورد می‌کند. با هم در مورد خاطرات تابستان حرف می‌زنند. وقتی زنگ کلاس به صدا درمی‌آید، آن‌ها ناچار از هم جدا می‌شوند؛ چون کلاس‌های‌شان با هم فرق دارد. زنگ آخر وقتی مدرسه تعطیل می‌شود، پسر به دنبال دوستش است، اما همه می‌گویند که او را ندیده‌اند. حتی پسر را مسخره هم می‌کنند. اما کمی بعد پسرک دوباره دوستش را می‌بیند. پسر به خانه دوستش می‌رود، اما همین که در را باز می‌کنند... تا این جا روایت ساده و بدون هیچ گونه نوسانی پیش می‌رود، اما همین که در خانه باز می‌شود، تمام کسانی را می‌بیند که سال‌ها قبل مرده‌اند؛ از جمله مادر بزرگش.

قصه می‌تواند ادامه داشته باشد و حتی دوباره به حالت اولیه برگردد، اما همین شوک، می‌تواند در جاهای دیگر آن، خواننده را بترساند. در این مثال، ورود به دنیای ناشناخته مردگان ایجاد ترس



سرنوشت دارن شان، خیلی مایه دغدغه خاطر مخاطب نیست.

اگر مخاطب می‌خواهد که او زنده بماند، برای آن است که میل دارد

حس کنجکاوی اش ارضا شود و شاید به همین علت باشد که

نمی‌توان «قصه‌های سرزمین اشباح» را از ژانر ترسناک به حساب آورد؛

چرا که مخاطب با دارن شان ترس را تجربه نمی‌کند.

حتی شاید بتوان این قصه‌ها را

هجوی بر قصه‌های ترسناک دانست

خواننده‌اش را وارد فضای قصه کند تا او آن چه را در دنیای واقع دارد، به فراموشی بسپارد. در این صورت، او از مقایسه عناصر روایت داستانی، با آن چه در واقع وجود دارد، می‌پرهیزد و روایت داستانی را به صورت واقعیت (و نه لزوماً حقیقت) می‌پذیرد. به همین دلیل است که این همه موجود افسانه‌ای و خیالی، بارها ما را در قصه‌ها ترسانده‌اند. می‌توان به نکات دیگری نیز در قصه‌های ترسناک اشاره کرد، اما از آن‌جا که ذکر آن‌ها به طولانی شدن نوشته می‌انجامد، از نوشتن این نکات صرف‌نظر می‌کنیم و به نکاتی از قصه‌های سرزمین اشباح می‌پردازیم.

«قصه‌های سرزمین اشباح»، ماجرای موجودی به نام «دارن شان» است که به سبب علاقه‌اش به عنکبوتی به نام خانم «اکتا»، آن را از

می‌کند، اما در مثال دیگری که می‌زنم، موضوعی به شدت معمولی ما را می‌ترساند.

مردی در پارک نشسته و در حال نگاه کردن به مناظر اطراف است. همه جا به طرز عجیبی ساکت است، اما ناگهان صدای بال زدن چند پرنده، او را می‌ترساند. پرنده‌ها زیاد شده‌اند. مرد پا به فرار می‌گذارد. آن سکوت و بعد صدای بال زدن پرنده‌ها، همان به هم خوردن منحنی ممتد روایت و شوک در آن است.

نکته بعدی همذات‌پنداری با قهرمان قصه است. در روایت‌های ترسناک، یکی شدن با شخصیت‌های قصه، می‌تواند به باورپذیرتر بودن آن‌ها کمک کند. اگر نویسنده بتواند خواننده را با خود همراه کند. می‌تواند او را با شخصیت‌های قصه‌اش بخنداند، بگریاند یا بترساند. نویسنده باید

یک سیرک می‌دزد. البته همین دزدی، سبب آشنایی او با «شبحی» به نام «کرپسلی» می‌شود. کرپسلی با تزریق خونش به «دارن شان»، او را از حالت انسانی، به حالت «نیمه شبحی» می‌برد. کمی بعد آن‌ها با ماجرای ساختگی قتل «دارن شان» شهر را به مقصد کوهستان اشباح ترک می‌کنند. جلد پنجم «قصه‌های سرزمین اشباح»، به ورود «دارن شان» به کوهستان اشباح مربوط می‌شود. او ناگزیر است که در چند امتحان سخت و مرگبار شرکت کند تا نشان بدهد که «لیاقت شبح بودن» را دارد.

«دارن شان» در امتحان سوم با مشکل مواجه می‌شود و دوستش «هارکات»، به کمکش می‌آید. همین امر سبب می‌شود که شان به مرگ در تالاری به همین نام محکوم شود. در این بین، یکی از شبح‌ها به اسم «کوردا اسمالت»، به او پیشنهاد می‌دهد که فرار کند و حتی راه فرار را به او نشان می‌دهد. در جریان فرار، یکی از اشباح به نام «گاونر» آن‌ها را می‌بیند و می‌خواهد لوشان بدهد. در همین گیرودار، آن‌ها با گروهی شبح‌واره (که از دشمنان اشباح هستند) روبه‌رو می‌شوند. گاونر در برابرشان می‌ایستد، اما کوردا او را با ضربه چاقو از پای درمی‌آورد. شان فرار می‌کند.

در جلد ششم، ماجرای شان را در قبیله گرگ‌ها می‌خوانیم. او در میان آن‌ها به زندگی‌اش ادامه می‌دهد، اما کمی بعد تصمیم می‌گیرد که به کوهستان اشباح برگردد. شان از یک راه مخفی به کوهستان اشباح برمی‌گردد و خبر خیانت کوردا را به پیر اشباح می‌دهد کوردا اعدام می‌شود. کمی بعد، برای آن که قوانین اشباح در مورد امتحان و فرار دارن شان حفظ شود، او به مقام شاهزاده‌ای می‌رسد؛ چرا که شاهزاده‌ها می‌توانند از امتحان معاف باشند.

در جلد هفتم، دارن شان به همراه استادش، کرپسلی، مأمور می‌شوند که ارباب شبح‌واره‌ها را از پا در بیاورند. البته قرار است که کمی بعد، یک شبح دیگر نیز به آن‌ها اضافه شود. آقای تینی که موجودی عجیب و غریب با سنی زیاد است و گفته می‌شود که اشباح را از تزویج خون انسان و گرگ به وجود آورده، پیش‌بینی کرده بود که شبح‌واره‌ها، بعد از یافتن «ارباب‌شان»، نسل اشباح را از میان خواهند برد. حالا فردی پیدا شده بود که توانسته بود اشباح شبح‌واره‌ها شود. اما آقای تینی، پیش‌بینی خود را عوض کرد و گفت که اشباح می‌توانند قبل از این که ارباب، کاملاً تبدیل به یک «شبح‌واره» شود، او را بکشند و نجات یابند. آن‌ها فقط چهار بار فرصت دارند تا با «ارباب شبح‌واره‌ها» روبه‌رو شوند و او را بکشند. در جلد هفتم، یکی از این فرصت‌ها به وجود می‌آید، اما دارن شان و سه همراهش، کرپسلی، ونچا و هارکات نمی‌توانند

ارباب را شناسایی کنند و بکشند.

چنان چه سیر روایی در این سه جلد را بررسی کنیم، به سادگی می‌بینیم که خط روایی به هیچ وجه دارای آن شوک و جهش ناگهانی نیست و مسیری یکنواخت و عادی را دنبال می‌کند، دارن شان که موقعیت انسانی‌اش را ترک کرده، بیشتر از آن که حس همذات‌پنداری مخاطب را تحریک کند، حس کنجکاوی او را به حرکت درمی‌آورد. شاید به همین علت باشد که سرنوشت دارن شان، خیلی مایه دغدغه خاطر مخاطب نیست. اگر مخاطب می‌خواهد که او زنده بماند، برای آن است که میل دارد حس کنجکاوی‌اش ارضا شود و شاید به همین علت باشد که نمی‌توان «قصه‌های سرزمین اشباح» را از ژانر ترسناک به حساب آورد؛ چرا که مخاطب با دارن شان ترس را تجربه نمی‌کند. حتی شاید بتوان این قصه‌ها را هجوی بر

ناشناخته‌ها، همواره حس ترس را در انسان ایجاد کرده است. در حالی که «قصه‌های سرزمین اشباح»، مرگ را یک مسئله عادی جلوه می‌دهد و شاید به همین علت باشد که ما از روبه‌رو شدن دارن‌شان با مرگ نمی‌ترسیم. ما پذیرفته‌ایم که او مرگ را پذیرفته و حاضر است برای رسیدن به هدف‌هایش آن را تجربه کند.

از طرف دیگر، دارن شان بارها از دیدن شمشیرها و صحنه‌های ترسناک، یاد فیلم‌هایی می‌افتد که در دوران انسان بودنش دیده است. نویسنده کتاب، با استفاده از همین شیوه و دیگر شیوه‌های فاصله‌گذارانه، همواره به مخاطب این اطلاع را می‌دهد که او در حال خواندن قصه است؛ قصه‌ای که هر چند شخصیت آن یک انسان نیست، اما شبحی است که بسیاری از خاطره‌های انسانی‌اش را به یاد دارد. زندگی اشباح در این

خلاف عنوان قصه‌های اشباح که بیشتر یادآور ژانر ترسناک است،

این مجموعه را باید یک مجموعه در ژانر تخیلی

به حساب آورد

نویسنده کتاب، با استفاده از همین شیوه و

دیگر شیوه‌های فاصله‌گذارانه، همواره به مخاطب این اطلاع را می‌دهد که

او در حال خواندن قصه است؛ قصه‌ای که هر چند شخصیت آن

یک انسان نیست، اما شبحی است که بسیاری از

خاطره‌های انسانی‌اش را به یاد دارد. زندگی اشباح در این کتاب،

در حالی که می‌توانست تفاوت‌های بنیادی با زندگی عادی

انسان‌ها داشته باشد، از این قابلیت،

آن چنان بهره نبرده است

قصه‌های ترسناک دانست.

قصه به مثابه هجو

در صفحه ۱۰۵ از جلد هفتم، قصه‌های سرزمین اشباح، ونچار و به دارن‌شان می‌کند و می‌گوید:

«من وقتی می‌جنگم منتظر مرگ هستم. حتی الان که با تو تمرینی می‌جنگیم، مرگ را پیش‌بینی می‌کردم و برایش آماده بودم. مرگ بدترین چیزی است که این دنیا می‌تواند در بغلت بیندازد. دارن اگر آن را بپذیری، دیگر قدرتش بیشتر از تو نیست.

ترس از روبه‌رو شدن با ناشناخته‌ها به وجود می‌آید و مرگ به عنوان بخش مهمی از

کتاب، در حالی که می‌توانست تفاوت‌های بنیادی با زندگی عادی انسان‌ها داشته باشد، از این قابلیت، آن چنان بهره نبرده است.

شاید به همین علت‌ها باشد که نتوان «قصه‌های سرزمین اشباح» را «قصه‌ای ترسناک» نامید. در عوض، می‌توان آن را هجوی بر این دسته از قصه‌ها دانست که با استفاده از عنصر تخیل، می‌تواند مخاطب نوجوان را با خود همراه داشته باشد؛ چرا که مخاطب کودک و نوجوان، از تخیل بالاتری بهره می‌برد و می‌تواند راحت‌تر با این دسته از قصه‌ها ارتباط بگیرد. او خیلی ساده‌تر از مخاطب بزرگسال، می‌تواند دنیای منطقی ذهن را به کنار بگذارد و واقعیت قصه را جایگزین آن کند.